بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 4 اسفند 1393

یکی از روایت های دیگر مسئله روایت یحیی ازرق هست. روایت یحیی ازرق، جامع احادیث جلد 23 صفحه 390 حدیث 34041 و باب 23 از ابواب الدین و القرض حدیث 1. البته این حدیث 2 هم قطعه ای از همین حدیث، یعی همین حدیث است حالا چرا مستقل زده شده است نمی دانم. این عبارت این هست صفوان بن یحیی عن یحیی الازرق، عن ابی الحسن علیه السلام سندش این روایت یکی در کافی وارد شده است ابو علی الاشعلی عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن یحیی عن یحیی الازرق که تهذیب هم مثل کافی است. تهذیب البته دو جا وارد شده است یک جا مثل کافی و یک جا مثل فقیه. خب ابو علی اشعری احمد بن ادریس از بزرگان علمای ما است. محمد بن عبدالجبار از بزرگا و وثاقتش بحثی نیست. صفوان بن یحیی هم همین جور تا اینجا سند کافی است. از اینجا به بعد سند مشترک کافی و فقیه است. صفوان بن یحیی عن یحیی الازرق عن ابی الحسن علیه السلام. البته در بعضی از جاها صفوان بن یحیی الازرق به این شکل وارد شده است. در فقیه به این شکل وارد شده است. ظاهرا عبارت غلط هست صفوان بن یحیی عن یحیی الازرق هست چون یحیی در سند تکرار شده است، از این یحیی به آن یحیی چشم ناسخ پرش کرده است و عن یحیی ساقط شده است. الآن مراجعه نکردم طریق مشیخه فقیه به صفوان را ببینم چه جوری است خب آن هم حالا می شود مراجعه کرد ببینیم طریق مشیخه فقیه به صفوان چه جوری است چون این نکته را هم عرض بکنم ما در مورد طریق به کتب بررسی سندی اش را لازم نمی دانیم ولی اینکه کسی که اول سند فقیه است صاحب کتابی باشد که از کتاب او اخذ شده است این ثابت نیست. بنابراین در کتب فقیه نیازمند بررسی مشیخه هست به خلاف تهذیب و استبصار. خب طریق مشیخه فقیه به صفوان بن یحیی هم پدرشان از علی بن ابراهیم عن ابیه است که خب وثاقت طریق واضح هست بنا بر وقع مسلم عند المتأخرین من وثاقت ابراهیم بن هاشم. این یک سند دیگری این روایت دارد که ظاهرا روایت هایش یکی است. آن سندی که اینجا به رقم مستقل رقم زده است، آن محمد بن حسن صفار عن معاویه بن حکیم عن علی بن حسن بن رباط عن یحیی الازرق عن ابی الحسن علیه السلام و سألته، این یک مقداری فی الجمله خلاصه تر است و بعضی تعبیرات کمتر دارد ولی همان است روایت دیگری نیست. البته همین مضمون به طریق دیگری هم نقل شده است که خب بعد عرض می کنم در مورد صحبتم می خواهم عرض کنم. متن روایت این هست آهان یحیی الازرق هم یحیی بن عبدالرحمن ازرق است که ثقه است و آ« هم بحثی در وثاقتش نیست. فی الرجل قتل و علیه دینٌ و لم یترک مالا فأخذ اهله الدیه من قاتله علیهم ان یقضوا دینه یا در بعضی جاها أعلیهم در ذهنم هست در کافی و اینها به این تعبیر بود. اگر هم أعلیهم هم نباشد این مراد همین هست. حالا که همزه باشد چه نباشد مراد استفهامی است که آیا واجب هست که دینش را قضا کنند قال نعم قلت و هو لم یترک شیئا قال انما اخذ الدیه فعلیهم ان یقضوا دینه. خب ببینید این روایت ممکن است شخصی این جوری استدلال به آن بکند، بگوید که اینها دیه را اخذ کردند و ظاهر اینکه دیه را اخذ کردند اینکه مالک شدند اخذشان جایز بوده است و مالک شده اند و اینها. این تقریب خب ضعفش روشن است این درست است که اخذ دیه برایشان جایز بوده است و از روایت هم جوازشان استفاده می شود ولی لازمه جواز اخذ دیه ملکیت نسبت به دیه نیست. همین که نسبت به دیه ولایت د اشته باشند کافی است بر جواز اخذ. به هر حال ورثه ولایتی را نسبت به مال دارند و آن ولایتشان نسبت به مال فی الجمله شاید قابل انکار نباشد.

سوال:...

پاسخ: قاتل بدهد به وصی لازم نیست که حتما به ورثه بدهد.

سوال:...

پاسخ: به دیان مستقیم تعلق نمی گیرد می تواند به وصی دهد لازم نیست مستقیم به ورثه دهد. همین که ولایتی برای ورثه قائل باشیم کفایت می کند برای جواز. و ظاهرا اصل ولایت داشتن ورثه ولایت در اخذ نه در تصرف. در اینکه، ظاهرش جواز است،

سوال: یعنی انجام شده است

پاسخ: انجام شده است یعنی ظاهرش جایز بوده است و از این جهت مفروغ عنه است که جایز است. و خارجا هم دیه را ورثه می گیرند. خارجا هم جایز هست که می گیرند نه اینکه یک عمل خلاف را انجام می دهند.

خب این تقریب، تقریب استدلال این نیست که اخذ جایز است پس مالک بوده باشند نه. بحث این است که کأنه ارتکاز سائل این هست که اگر وظیفه ای به گردن ورثه باشد صرفا اگر چیزی این وسط دیان داشته باشند یک حقی بر گردن ورثه هست که اداء دین کند. و الا نسبت به عین کأنه حق ندارند و به تعبیری دیگر ورثه وظیفه ای که تنها به عهده شان است این است که دین را ادا کنند و الا این جوری نیست که تنها در مال تصرف کنند و امثال اینها این جوری بخواهیم تقریب کنیم. ولی با توجه به اینکه اگر ما بخواهیم، و کأنه امام علیه السلام هم این ارتکاز سائل را تقریر کرده است. ولی به نظر می رسد که اگر ما بخواهیم روی اصل این روایت به قول آقای صدر به حرفیتها اخذ کنیم، این معنایش این است که اصلا غرما نسبت به ماترک و من جمله دین که به منزله ماترک هست اصلا حقشان نسبت به او تعلق گرفته است حقی که غرما دارند صرفا در ذمه ورثه است. خب این مطلب مسلم است که نه، حق غرما نسبت به عین هم تعلق می گیرد. غرما این جور نیست که فقط در ذمه ورثه چیزی به گردنشان وجود داشته باشد. پس بنابراین وقتی که مفاد این نیست که آیا غرما یعنی صرفا آن چیزی که این وسط هست یک حقی نیست که غرما داشته باشند نسبت به ذمه ورثه نسبت به عین هم حقی دارند این روایت ناظر به این حیثیات نیست. که مثلا نحوه تعلق، اصل اینکه وظیفه غرما دارند که آیا این دینشان را ادا کنند یا نکنند، نسبت به او تردید داشته است یعنی ببینید به تعبیر دیگر یک بحث در این هست که آیا همچنانی که غرما نسبت به مال میت ماترک میت حق دارند، آیا نسبت به این دینی که در زمان حیات مال میت نبوده است و بعد از وفات این مال ایجاد شده است. این مال هم که بعد از حیات و در زمان مرگ شخص، شخص که مالک نمی شود وقتی مالک نشد دین به ماترک تعلق می گیرد. من بعد وصیه یوصی بها أو دین، آن دین نسبت به ماترک است. سوال سائل حیثش این است که آیا این مالی که اینجا ایجاد شده است این مال دین مال میت نبوده است ماترک نبوده است دیه میت است و دیه میت بعد از مرگ تحقق پیدا می کند ملکیتش. بنابراین آیا باز هم این به اصطلاح باید در دینش صرف شود یا نباید صرف شود. حالا نحوه تعلق و آیا تعلقش به عین است یا خیر. امام علیه السلام که می فرماید انما اخذ الدیه فعلیهم ان یقضوا، این عبارت را من این جوری معنا می کنم، انما یقضوا دیه. می گویند این دیه میت است. کأنه این مربوط به میت بوده است چون میت از بین رفته است این دیه دارد پرداخت می شود. پس بنابراین همچنان که مال خود میت باید در راه دین او صرف شود دیه ای هم که به خاطر اینکه صدمه ای به جانش وارد شده است این هم علی القاعده باید در صرف دینش صرف شود. یعنی همچنان که شخص مالش در مرحله اول باید صرف دینش شود یعنی آن چیزی که مربوط به ذمه اش است باید صرف شود آن چیزی هم که به خاطر صدمه به جانش ایجاد شده است آن صدمه جان کأنه چون چیزی از او کم شده است این دارد جای او را پر می کند. بنابراین به طور طبیعی این است که باید صرف دینش شود و ذمه اش. بنابراین به نظرم می رسد که این روایت را نشود اصلا، این مربوط به این بحث ها نیست. به خصوصیات مربوط به این بحث کار ندارد. یک نکته دیگر می خواهم عرض کنم این روایت یک ذیلی دارد این را شما ملاحظه بفرمایید من عجالتا یک چیزی به ذهنم رسیده است. الصفار عن ایوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن عبدالحمید بن سعید قال سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن رجلٍ قتل و می گوید و ذکر مثله. این سند، این عبد الحمید بن سعید را ملاحظه کنید ببینید کیست و چیست. من یک احتمالاتی به ذهنم رسیده است عجالتا حالا بعدا مراجعه کنید ببینید در مورد این عبدالحمید بن سعید چیزی جایی داریم یا نداریم آن را بعدا بررسی می کنیم. اما طریق دیگر روایت محمد بن حسن الصفار عن معاویه بن حکیم که به نظرم توثیق صریح دارد الآن یادم نیست دقیق آن جور که در ذهنم هست توثیق صریح دارد. عن علی بن حسن بن رباط هم توثیق صریح دارد عن یحیی الازرق عن ابی الحسن علیه السلام. این روایت هم از جهت سندی اش بحثی در موردش نیست. خب این هم یک روایت. یک سری روایات دیگری هست در جامع الاحادیث کتاب الحج جلد 12 صفحه 383 حدیث 16923. باب 5 از ابواب النیابه کتاب الحج حدیث 2 هست. یک روایتی است از جهت سندی هیچ بحثی در موردش نیست چند تا سند دارد یکی از سند هایش که سند کافی است. عده من اصحابنا عن احمد بن محمد عن ابن محبوب، این سند ها تا یک جا همه از یک جا به بعد مشترک هستند هم در کافی وارد شده است و هم در تهذیب وارد شده است. هم در فقیه وارد شده است. کافی اش این است عده م اصحابنا عن احمد بن محمد عن ابن محبوب عن ابن رئاب. خب عده که بحثی در موردش نیست. عده من اصحابنا احمد بن محمد یا احمد بن محمد بن خالد باشد یا احمد بن محمد بن عیسی هر کدام باشد ثقه هستند و عده چه عده احمد بن محمد بن عیسی چه عده احمد محمد بن خالد در هر دو اینها علی بن ابراهیم واقع است در وثاقت آن هم بحثی نیست. علاوه بر اینکه کلا عده من اصحابنا را به طور کلی اشکال نمی کنیم. بعدی اش، احمد بن محمد هم که بحثی در آن نیست. ابن محبوب حسن بن محبوب بحثی در آن نیست علی بن رئاب هم بحثی نیست سند واضح است. در تهذیب موسی بن القاسم عن الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب هست آن هم بحثی نیست نه طریق شیخ به موسی بن قاسم بحث دارد و نه خود موسی بن قاسم و سایر سند. تا اینجا هیچ تردیدی نیست. بعدش علی بن رئاب عن برید بن معاویه العجلی. در تهذیب علی بن رئاب و برید بن معاویه آن باید غلط باشد. علی بن رئاب عن برید بن معاویه العجلی یا برید العجلی باید باید باشد که برید هم از اصحاب اجماع هست آن هم بحثی نیست. روایت این هست، سألت ابا جعفر علیه السلام عن رجلٌ خرج حاجا و معه جملٌ و نفقه و زاد فمات فی الطریق. کسی هست که به اصطلاح یک سری مخارجی برای حج برای خودش تهیه کرده است با این مخارج آمده است دنبال حج.

**ان كان صرورة فمات في الحرم فقد أجزأت عنه حجة الإسلام،**

حالا این حجه که تعبیر می کنند یک بحث ادبی اش را هم اشاره کنم. در بحث مصدر مره گفته اند که مصدر مره بر وزن فعله هست. مگر دو تا کلمه هست که بر وزن فعله نیست آن هم سماعی است یکی حجه هست یکی رؤیت هست. رءا رؤیتهً. یک بار دیدن رؤیتهً هست و حجه یک بار حج انجام د ادن است. البته بعضی نقلیات هست که مثلا حَجه هم شنیده شده است ولی حِجّه حتما درست است. حَجه درست باشد یا درست نیست مورد بحث است در کتب لغت حالا مراجعه کنید بعضی ها حجه هم نقل کردند ولی حِجه مطمئنا درست است ولی حجه یا حجه الاسلام قطعا درست است اما حالا حَجّه الاسلام درست باشد یا نباشد حُجه الاسلام قطعا نیست. یعنی یک بار حج انجام دادنی که مربوط به اسلام است. ذی الحجه هم همین است یعنی ماه یک بار حج انجام دادن. چون حجه اگر نوع باشد نوع خاصی که نیست. این به اعتبار معنایش است دیگر. خب عرض کنم

ان كان صرورة فمات في الحرم فقد أجزأت عنه حجة الإسلام، و ان كان مات قبل أن يحرم و هو صرورة

حالا اگر قبل از محرم شدن از دنیا برود

جعل جمله و زاده و نفقته و ما معه في حجة الإسلام، فإن فضل من ذلك شي‌ء فهو لورثته، ان لم یکن علیه دینٌ

حالا بعد عبارت بعدی اش را بعدا می خوانم. این روایت می گوید که اگر این مال هایی که همراه خودش برده است صرف حجه الاسلام می شود. این حکم تعبدی است. در اینکه خب هنوز طرف ایام حج نشده، حج مستطیع نبوده است ولی خب شارع مقدس فرموده است که آن مال هایی که برای حج کنار گذاشته است آورده بوده است باید صرف حج شود. مالی که

سوال:...

پاسخ: داخل در حرم شده باشد هیچی اگر داخل حرم نشده باشد باید مالش را صرف حج کنند. شارع مقدس این مالی را که عزل شده است در راه حج، این مال را باید صرف حج شود گفته است. آن یک بحث تعبدی است آن مورد بحث ما نیست. بحث این است که فأن فضل من ذلک شیء اگر چیزی زیاد آمد. چیزی زیاد آمد این دیگر می شود ما ترک. می گوید فهو للورثه ان لم یکن علیه دینٌ. اگر دین نداشته باشد للورثه است. مفهومش این است که ان کان علیه دینٌ فهو لیس للورثه. کأنه اطلاق هم دارد که هم دین مستغرق و هم غیر مستغرق، نبودن دین شرط اصل مالک شدن ورثه است. اصل مالک شدن ورثه متوقف است بر اینکه دینی میت نداشته باشد. با وجود دین نتیجه اش این می شود که دین باید ادا بشود تا برای ورثه بشود. خب این این مطلب.

قلت: أ رأيت ان كانت الحجة تطوعا فمات في الطريق قبل أن يحرم لمن يكون جمله و نفقته و ما معه قال یکون جمیع ما معه و ما ترک للورثه الا ان یکون علیه دینٌ فیقضی عنه.

این هم باز به این تکه هم می شود استدلال کرد که جمیع ما معه و ماترک این برای ورثه است مگر اینکه دین داشته باشد که دیگر برای ورثه نیست. قیقضی عنه أو یکون أوصی بوصیه فینفذ ذلک لمن أوصی له

که در مورد وصیت هم اینجا ادامه داده است که اگر دینی داشته باشد یا وصیتی داشته باشد، اینها البته وصیت به شرطی که به مقدار ثلث باشد. یجعل من ذلک من ثلثه. وصیتی که نافذ باشد و از ثلث ان خارج شودم، آن مانع از مالکیت ورثه می شود. للورثه بودنش بعد از مالکیت است. این البته به نظرم می رسد که ظاهر این مطلب ها همین هست که مالکیتش بعد از تا زمانی که دین هست مالک نیست. ولی خیلی یک ظهور قوی که بتواند مثلا از ظهور آیه حالا این نکته را عرض کنم ممکن است ما بگوییم که برای اینکه این شخص اینها را همان نکته ای که قبلا عرض کردم که این اصلا با ایه قرآنی که از آن استفاده می شود که مازاد بر دین برای ورثه هست منافاتی ندارد. چون مازاد بر دین که می گوییم برای ورثه هست به نحو کلی است. اشخاص آن تک تک آن شیء خاص اگر بخواهد برای ورثه بشود آن متوقف بر این است که دین نداشته باشد. اگر دین داشته باشد آن جزئیات ملک ورثه نمی شود. ورثه به نحو کلی مازاد بر دین را مالک می شوند. بنابراین این مفادش با مفاد آیه قرآن هیچ منافاتی ندارد. آیه قرآن می فرماید که به نحو کلی مازاد بر دین و وصیت را ورثه مالک هستند که ما می گفتیم که ظاهرش این هست که بالفعل مالک هستند نسبت به مازاد دیگر متوقف بر اداء نیست. این جور نیست که مالکیت ورثه نسبت به مازاد بر دین متوقف بر اداء دین یا اداء وصیت باشد. نه همین الآن مالک به نحو کلی هستند. حالا نتیجه آن مالکیت کلی آیا جواز تصرف هست یا نیست را بعدا بحث می کنیم. ما فعلا بحثمان در مورد اصل مالکیت ورثه نسبت به مازاد هست. این روایت منافات با آن ندارد. آن روایت می گوید که این شیء خاص، این عین خاص خارجی، این برای اینکه بخواهد به ملک ورثه در بیاید متوقف است بر اینکه دین نداشته باشد و وصیتی هم انجام نداده باشد. همین جور هم هست. برای اینکه آن شیء خاص خارجی ملک ورثه شود باید دینی نباشد. پس بنابراین این هم مطلبی غیر از آن مطلبی که از آیه قرآن استفاده می کردیم از آن استفاده نمی شود

سوال: کسی که مخاطب حضرت است این چیزهارا از فرمایشات حضرت متوجه می شود. حضرت می فرماید که فهو للورثه ان لم یکن علیه دینٌ

پاسخ: اگر دین نداشته باشد این مال ورثه است. اگر دین د اشته باشد این مال ورثه نیست اما حالا به نحو کلی یک چیزی را مالک باشند یا خیر کاری ندارد.

سوال:... که کل این مال ورثه نیست

پاسخ: همین جور هم هست. نه آن یک چیز دیگر است به نحو کلی که به این تعلق نگرفته است. کلی فی المعین است. یعنی یک چیزی هست که این یکی از مصادیق آن چیز هست. به آن اصلا کار ندارد. یعنی آن که روایت ناظر به چیزش هست این شیء شخصی جمل، زاد نفقه امثال اینها. می گوید این برای اینکه ورثه این ملکشان شود باید دین نداشته باشد.

سوال:.... وقتی که صد ملیون ماترک است ولی بیست ملیو دین دارد می گوید که بیست ملیون مال شما نیست هشتاد ملیون مال شما است. نه اینکه بگویید هشتاد ملیون هم مال شما نیست. عرف این جوری می فهمد می گوید شما دین را باید بدهید ...

پاسخ: نه نکته بحث را توجه بفرمایید. این بنده خدایی که از دنیا رفته است که مالش منحصر به این نیست که. فرض کنید این سوال سر آن مالی بوده است که با خودش آورده است سر حج. خب این مال مثلا دو ملیون تومان مال است. این صد ملیون تومان دیگر هم مال دارد.

سوال:...

پاسخ: خب بله اختصاص به این مورد که ندارد. شامل حالی که شما نباید اخت صاص دهید به جایی که تمام مالش به آن است. بحث سر این است که ما می گوییم که اینکه این مال خاص بخواهد ملک طرف شود در جمیع صورت ها و امثال اینها این متوقف بر این است که دین نداشته باشد. اگر دین داشته باشد این مال خاص را مالک نیست ورثه اما اینکه آیا ورثه به نحو کلی فی المعین یک چیزی را مالک باشد که آن معین ما قسمتی اش این باشد به آن کاری ندارد نسبت به او سکوت دارد. در مقام بیان این جهت نیست. آنکه روایت می خواهد تعیین کند نسبت به این مال شخصی که اینجا هست. این مال اگر بخواهد مال ورثه باشد باید دین نداشته باشد.

سوال: فرض سوال سائل در مورد همین مقداری است که همراه خودش اورده است. حضرت می فرماید که اگر مازاد بر هزینه های حج چیزی همراهش ماند یک موقع است دین دارد و یک موقع است دین ندارد. اگر دین ندارد خب مال ورثه است. اگر دین دارد این جور نیست که مال ورثه باشد. متفاهم عرفی...

پاسخ: این مال ورثه نیست درست است ولی هیچ چیز دیگر هم مال ورثه نیست؟

شاگرد: نه نه همین قسمت را کار داریم.

استاد: ما هم همین را می گوییم ما هم نمی گوییم که این مال ورثه است. اما اینکه آیا ورثه به نحو کلی فی المعین مالک عنوان ماترک مازاد بر دین که یکی از مصادیرش این است هستند یانیستند به آن کار ندارد. آن یک بحث دیگر است.

سوال: چه خصوصیتی دارد که این مال ورثه نباشد ولی آن مالی که در ..

پاسخ: نه کل آنها. آن هم مال ورثه نیست. کل اصلا بحث سر این هست که اصلا وضوع بحث آن چیز است. اینکه به حکم او پرداخته است چون بحث این است که اینجا یک حکم شرعی خاصی در مورد آن شیئی که همراهش هست شارع جعل کرده است. شارع گفته است که آن چیزی که همراهش هست اگر برای حجه الاسلام وارد شده است تعبدا باید آن صرف حجه الاسلامش بشود. اگر زیاد آمد این می شود مال ورثه به شرطی که دین نداشته باشد اگر دین داشته باشد این مال ورثه نیست

سوال: می توان گفت که در مقام بیان جواز تصرف است اینجا؟ یعنی در مقام بیان مالکیت نیست ولی می خواهد بگوید که نمی توانی تصرف کنی...

پاسخ: البته ممکن است شما بگویید که اطلاق مقامی اش اقتضا می کند که کأنه وقتی مال ورثه نیست نمی توانی در آن تصرف کنی. این معلوم نیست چون این نکته ای که منطوقش هست می گوید اگر دین نداشته باشد می تواند در آن تصرف کند. اما حالا دین داشته باشد می تواند در آن تصرف کند یا نمی تواند. نسبت به اینکه اگر دین نداشته باشد مطلقا می تواند تصرف کند در مقام بیان هست. ولی آن طرفش آیا به نحو کلی می خواهد در مقام بیان باشد خیلی روشن نیست آن جهتش. این است که به نظر می رسد که این روایت هم چیزی بیشتر از آن مضامینی که ما تا حالا استفاده می کردیم از آن استفاده نمی شود. به خصوص حتی حالا مفهوم اطلاق مقامی که اگر هم داشته باشد اینها چیزهایی نیست که اگر یک روایت روشنی داشته باشیم که ورثه می توانند در مال تصرف کنند مثل همان روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله بود که عبدالرحمن بن حجاج بود که گفته بود که ینفق علیهم لم یکن یستیقن انه یحیط بجمیع المال فلینفق علیهم آن خب از آن استفاده می شد که در دین غیر مستغرق می شود در مال تصرف کرد این هم فوقش این است که جواز این شکلی با هم چین استدلالاتی اصلا صلاحیت معارضه با آن روایتی که صریحا می گوید که هنوز هم دین را ادا نکرده است می شود به اصطلاح در مال تصرف کرد قابل معارض با آنها اصلا نیست. خب این هم این روایت. روایت بعدی که، بگذارید حالا من روایت هایی که اینجا یادداشت کردم آدرس هایش را بخوانم اگر هم نرسیدیم اقلا آدرس هایش را

صفحه 391 از همین باب حدیث 16948 که باب 8 حدیث 4 هست. این روایت برای توضیح روایت دو تا روایت دیگر هم من یادداشت کرده ام که اینها را با توجه به روایات دیگر این روایت معنا باشد بشود. صفحه 395 حدیث 16958 که باب 10 حدیث 1 هست و حدیث 16959 که حدیث بعدی اش است. این هم این دو روایت مرتبط با آن روایت قبلی است.

روایت دیگری که به بحث ما مربوط است صفحه 396 حدیث 16960 هست باب 11 حدیث 1. ایها جلد 12 جامع الاحادیث هستند.

جلد 24 جامع الاحادیث هم که کتاب الوصایا هست صفحه 336 این کل روایات این باب که باب 62 است کل این روایات باید مدنظر باشد. جلد 24 صفحه 336 که باب 62 از ابواب کتاب الوصایا جامع الاحادیث هست که کل روایت باب باید مدنظر باشد. البته بعضی هایش را می خوانیم ولی دوستان کل روایتش را ببینند. خب این اما روایت بعدی. صفحه 391 حدیث 16948. روایت، روایت صحیح السندی است علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن معاویه بن عمار. روایت چهارم از باب هشت از ابواب النیابه از کتاب الحج هست. می گوید

فِي رَجُلٍ تُوُفِّيَ وَ أَوْصَى أَنْ يُحَجَّ عَنْهُ قَالَ إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ الْوَاجِبِ

اینکه تعبیر می کند به منزله دین واجب است این معنایش این نیست که حج دین نیست. یک سری دیون واجبی مردم می دانند می گوید این دین های واجبی که شما واجب می دانید و مصادیق روشن دین واجب که دین مردمی است دین الهی هم به منزله دین مردمی است. انه بمنزله الدین الواجب.

**وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَمِنْ ثُلُثِهِ وَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَتْرُكْ إِلَّا قَدْرَ نَفَقَةِ الْحَمُولَةِ وَ لَهُ وَرَثَةٌ فَهُمْ أَحَقُّ بِمَا تَرَكَ فَإِنْ شَاءُوا أَكَلُوا وَ إِنْ شَاءُوا أَحَجُّوا عَنْهُ**

میگوید اگر به اندازه نفقه حموله یعنی نفقه آن شتری که شخص را به حج می رساند همان مقدار بیشتر ندارد این دیگر حج به گردنش واجب نمی شود. این مال ورثه می شود فهم احق بما ترک فان شاءوا أکلوا و ان شاءوا أحجّوا عنه. ممکن است شخصی بگوید که از این جمله مفهوم استفاده می شود فهم أحقّ بما ترک، یعنی اگر به مقدار حج داشته باشد احق بما ترک نیستند بنابراین شرط احق بودن بما ترک این است که دین نداشته باشد یا اگر دین دارد نشود دینش را ادا کرد. مثل حج واجب اگر شخص نتواند دینش را ادا کند آن هم چیز هست. خب این استدلالش ناتمامی اش روشن هست. احق بما ترک اصل ملکیت نیست. ملکیت بما محجوره است. ملکیتی است که هر کاری می خواهد بکند فان شاءوا أکلوا و ان شاءوا اکلوا عنه. ملکیتی که بتواند بخورد. اگر کسی ورثه را هم مالک بداند یک همچین ملکیت طلقه ای که بتواند بخورد و تصرف کند و اینها که قائل نیست. این است که این هم از آن چیز جدیدی استفاده نمی شود حالا این روایت دو تا روایت دیگری که آدرس دا دم همین روایت معاویه بن عمار هست، روایت اولش معاویه بن عمار است صفحه 295 اینجا می گوید الا بقدر نفقه الحج. اینجا حموله دارد آنجا نفقه الحج دارد. شبیه همین هارون بن حمزه غنوی هم همین مضمون دارد الا بقدر نفقه الحج. آن جاها تعبیر حج دارد اینجا تعبیر نفقه الحموله هست. امثال اینها. اینها ظاهرا یک روایت است. یک جور این هست که ما بگوییم که کلمه حموله و حج یکی از اینها تصحیف دیگری است. اگر من تصحیف باشد فکر می کنم حموله باید درست تر باشد و حج مصحف حموله باشد و از جهت مضمونی هم فکر می کنم مراد این باشد حالا آن را هم اگر حج هم باشد یک جوری ممکن است معنا کند که به همان حموله برگردد. می گوید شخصی است که آن حداقل های حج را دارد. می تواندی یعنی خرج رفتن حج را، حج به معنای رفتن، نفقه الحج یعنی نفقه حرکت به طرف حج. ولی آن جاها نمی تواند خورد و خوراک و امثال اینها را ندارد.

سوال: همان هم توجیه می شود اگر خودش بود نفقه حج را ندارد حالا که مرده همه را بفروشند چیز کنند...

پاسخ: نه اینکه حکم قطعا این نیست. شخصی هست مال دارد این مالش می شود با آن حج انجام داد خب باید حج انجام دهند دیگر. یعنی این مطلب مسلم است.

سوال: وصیت به حج کرده است سه فرض دارد. فرض اول در صورتی وصیت کرده است که باید مستقر بوده باید انجام می شده. یک وصیت کرده که مستحب بوده این از ثلث مال. یک وصیت کرده که مال به اندازه ندارد. اگر زنده بود هم شاید به او واجب نبود..

پاسخ: نه إِنْ كَانَ صَرُورَةً فَمِنْ جَمِيعِ الْمَالِ إِنَّهُ بِمَنْزِلَةِ الدَّيْنِ الْوَاجِبِ **وَ إِنْ كَانَ قَدْ حَجَّ فَمِنْ ثُلُثِهِ وَ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَحُجَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ يَتْرُكْ إِلَّا قَدْرَ نَفَقَةِ الْحَمُولَةِ وَ لَهُ**

سوال: اگر خودش بود شاید...

پاسخ: قدر نفقه الحموله معنایش این است که نمی تواند. به اندازه نفقه حج دارد یعنی کل مالش به اندازه نفقه حج..

سوال:... الآن چون از دنیا می رود

پاسخ: نه، می خواهم بگویم که این کسی که مگر شما بگویید که

سوال: نفقه حج را دارد ولی پول اضافه باید بدهد که کسی برایش حج انجام دهد. می گوید کسی فقط نفقه حج را دارد ولی بقیه را ندارد...

پاسخ: این به بحث ما خیلی مربوط نیست. من می خواهم بگویم علی ای تقدیر اگر نفقه الحج هم بگوییم مراد این است که به مقداری نیست که بتواند حج را انجام دهد. به همان حموله برش گردانم یعنی به اندازه نفقه ای دارد فرض کنید الآن در زمان کنونی یک نفقه هواپیما هست. به اندازه نفقه هواپیما دارد می تواند آنجا برود. آنجا هم می گوید این کافی نیست باید نفقه خورد و خوراک و مسکن و اینها را داشته باشد. اگر کسی فقط به اندازه اینکه او را به حج براسند. نفقه الحموله به این معنا بود. نفقه ایصالش به مکه کافی نیست. کل نفقه حج را اگر داشت فبها. نداشت این کأنه به درد نمی خورد. ورثه خوب است که اینها چیز کنند شاءوا حجوا عنه خوب است ولی واجب نیست به گردنشان . اگر حموله هم باشد به این معنا است. بقیه اش باشد در جلسه آینده

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد